

بررسی اهمیت اسب در اساطیر ایران و سایر ملل و بازتاب آن در شاهنامه فردوسی

سیده صدیقه سجادی‌راد*

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بم، ایران

سید کریم سجادی‌راد**

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بم، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۱۸

چکیده

اسطوره‌ها روایت باورهای اقوام گذشته درباره خود، خدا، عالم هستی و مابعد الطبیعه به زبان رمز و در قالب داستان است؛ در حقیقت اسطوره‌ها برای توجیه آیین‌ها، رسوم و قاعده‌های اجتماعی، فرهنگی یا اخلاقی پدید آمده است و هدف اسطوره‌شناسی کشف اندیشه نهفته در اساطیر است که زیر بنای فرهنگ و روحیات هر قوم محسوب می‌شود؛ کشف و پی بردن به روحیات و ذهنیات مردمی که خواست و آرزو و بیم و امیدشان را به زبان رمز در روایات اساطیری باز گفته‌اند.

اسطوره‌ها سرشار از تصاویر حیوان‌هایی است که روزگاری انسان بوده‌اند. یکی از عناصر مهم در اسطوره‌ها، فقدان حد و مرزهای مشخص میان انسان و حیوان است.

رابطه انسان و حیوانات، و نیز انسان و خدایان در گذشته دور، در اساطیر و روایات کهن از اهمیتی خاص برخوردار است، در این میان اسب به خاطر ویژگی‌ها و مشخصه‌های خاص، در اساطیر از اهمیت بسیار برخوردار است. این نوشتار به بررسی موقعیت و جایگاه اسب در اساطیر و برخی ملل دیگر از جمله مصر، چین، یونان، هند و... پرداخته است. زیرا هر گاه یک اثر ادبی در کنار اثری دیگر مورد مقایسه قرار گیرد و هر یک از آن‌ها در مقام مقایسه با دیگری مورد ارزیابی باشد، معنایی عمیق‌تر را بنمایش می‌گذارد.

کلیدواژه‌ها

اسب، شاهنامه، اسطوره، ملل مختلف.

* sssajadirad@gmail.com

** s906sajadi@yahoo.com

مقدمه

انسان پیوسته با واقعیاتی در جهان و دنیای اطراف خود رو به رو می‌شود. وی جهان را آن گونه می‌داند که خود در آن بسر می‌برد و مطابق شرایط اقتصادی و اجتماعی خود اصل و منشاء هر چیز از زمین و آسمان و گیاه و حیوان و انسان را تعیین می‌کند. به اصل و سرچشمه هر چیز همان صورتی را می‌دهد که چشمانش در اطراف خود می‌بیند و حواسش درک می‌کند. آنچه که در زندگی مثبت و نیک است را به نیروهای مثبت آسمانی و آنچه را که ناشناخته و در نتیجه مضر است، به نیروهای منفی منتسب می‌کند. از سوی دیگر آدمی از آغاز آفرینش پیوسته در تلاش بوده تا کیفیت زندگی خود را ارتقا بخشد و در این راه دشمنان و موانع را چه آدم نما، چه دیوسیرت و چه موانع طبیعی، از سر راه بردارد تا از این رهگذر مشکلات و سختی‌های زندگی را کاهش دهد و به رفاه و آسایش دست یابد. هنگامی که به آرزوهایش دست می‌یافته، داستان پیروزی‌ها و موفقیت‌هایش را باز می‌گفته و سینه به سینه به نسل‌های بعد منتقل می‌کرده است. بدین گونه کم کم بستر و مواد و مصالح «حماسه» طی قرون و اعصار شکل می‌گیرد. اما هنگامی که انسان در رسیدن به اهداف، آرزوها و موفقیت‌هایش ناکام می‌ماند، آمال و آرمان‌های خود را در قالب افسانه‌ها و روایت‌ها بتصویر می‌کشیده و به خیال‌پردازی متوسل می‌شده و در عالم خیال، حقایق و اوهام را درهم می‌ریخته و آرزوهای خود را محقق می‌ساخته است. بدین ترتیب پس از گذشت سالیان دراز کم کم اسطوره‌ها شکل گرفته و بوجود آمده است.

وقوع امور خارق‌العاده، در اساطیر، افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه، امری بسیار رایج است که برای ذهن انسان جاذبه و لطفی خاص داشته است. این برخورد همیشگی انسان با شگفت‌زایی‌های اساطیری بسیار تأمل برانگیز است و سهمی عمده در تأثیرگذاری و توجه مردم به اساطیر دارد. بدین معنی که در این گونه داستان‌ها موجوداتی را می‌بینیم که به انجام دادن کارهایی می‌پردازند که خارج از حوزه طبیعی و ذاتی آنهاست و انجام دادن آنها جز با نیروی ماورای طبیعی، میسر نیست. انسان بدون هیچ ابزاری به پرواز در می‌آید، از روی آب می‌گذرد؛ به عمق زمین سفر می‌کند و با فرشتگان و موجودات ماورایی دیدار می‌کند؛ می‌آموزد و می‌آموزاند و پیش‌گویی می‌کند، با جانوران سخن می‌گوید و... تا آنجا پیش می‌رود که خداگونه می‌شود. در این جا اسطوره‌ها با ظرفیت‌ها، معانی و مفاهیم همه جانبه و دقیق خود چهره‌ای از انسان را بنمایش می‌گذارد که سر مویی با حقیقت بیشتر فاصله ندارد و تأمل در رفتار و گفتار و

کردار او می‌تواند راهگشای بسیاری از ابهامات اندیشه و رفتار، تولد و مرگ و بالاخره آرزومندی‌های نوع انسان باشد.

اکنون این سؤال‌ها مطرح است: آیا روزی که انسان باورمندانه، به افسانه‌های بظاهر دور از حقیقت کاووس یا سیمرغ و... می‌پرداخت، ممکن بود کسی تصور کند که انسان می‌تواند در آینده پرواز به آسمان‌ها و کهکشان‌ها را تجربه کند؟ آیا آن هنگام که عارفان ادعا می‌کردند بدون آن که پایشان تر شود، از دریاها گذشته‌اند، و در حالت کشف و شهود به حقایق رسیده‌اند و صدای گیاهان و جانوران را شنیده‌اند، برای کسی باور کردنی بود که روزی با پیشرفت‌های علم، امکان سفرهای بی‌خطر دریایی فراهم شود و بتوان تصویر سرزمین‌های دور از خود را ببیند؟ آیا هرگز اندیشیده‌اید که چرا واقعیت‌های زندگی آرزومندانۀ انسان پیشرفته و متمدن امروزی، این همه به آرمان‌های هزاران سالۀ انسان اساطیری نزدیک است؟ آیا برخی از آنچه که ما آن را حاصل علم و هنر و فرهنگ و عرفان امروز می‌شناسیم بر مبنای جهان بینی، خیالات و افسانه‌های انسان کهن شکل نگرفته است؟ حقیقت این است که انسان اساطیری بسیار پیش از ما زندگی و مسائل آن را شناخته بود و با همه دشواری‌هایی که جهان آفرینش با نظم خاص خود بر او تحمیل می‌کرد، شناختی واضح‌تر و روشن‌تر از توانایی‌های بالقوۀ خودش و جهان داشته است.

در واقع «اسطوره از نخستین تجلیات هوش بشری است و منبع الهام نخستین قصه‌هایی است که انسان یافت.» (لوفر، ۱۳۶۶: ۴۸) «اسطوره بیانی مستقیم و فلسفی است که ورای علم است و در ساختار و شمایل یک نماد یا روایت ظاهر می‌شود و برشی از واقعیت را نشان می‌دهد.» (امامی، ۱۳۸۵: ۱۹۰)

در حقیقت «آدمی در رویارویی با اسطوره به گفتمانی جدید دست می‌زند. این گفتمان در هر دورۀ زمانی و فرهنگی، نشانه‌ها و رمزهای خود را بازسازی می‌کند. به این ترتیب، برخی از نشانه‌ها و رمزها از اسطوره و روایت پیشین حذف و گروهی دیگر اضافه می‌شود و بعضی بار ارزشی و فکری دیگری بخود می‌گیرد. اسطوره در این کارکرد و تحول جدید، به متنی می‌ماند که اهالی فرهنگ و اقلیمی آن را بر اساس آرزوهای خود بازخوانی و تفسیر می‌کنند و برای رسیدن به ساحت قدسی تلاش می‌کنند.» (دهقانی دیزلی و امیری، ۱۳۸۹: ۱۸۵-۲۰۳)

کارکردهای اسطوره

برخی از کارکردهای مهم اسطوره در جهان امروز بی تردید کارکردهای دینی، ادبی و هنری آن است. مطالعه اسطوره‌ها و سمبل‌ها به دلیل وجوه مشترک و فطرت خداجوی انسان به عنوان مهم‌ترین انگیزه و عامل حرکت انسان طی دوران متمدنی از قرون گذشته تا حال بشمار می‌رود.

اسطوره‌ها شاه کلیدی است برای ورود به دالان تاریخ و نامعلوم قرون و اعصار گذشته و شمعی در تاریکی‌های راه معرفت و شناخت. به همین جهت اهمیت شناخت و واکاوی اسطوره‌ها کمتر از تحقیق و تفحص باستان‌شناسی در تپه‌ها و محوطه‌های تاریخی نیست.

از سوی دیگر دوران اساطیری ایران و هر سرزمین دیگر، دوران کودکی ماست. کودک پیش از آن که، با منطق و عقل خود بیندیشد، با تخیل خود زندگی می‌کند؛ چون به اطراف خود و چیزهای موجود شناخت ندارد، کم‌ترین قدرت و نیرویی، بزرگ‌ترین و بیش‌ترین قدرت‌ها بنظرش می‌رسد و از آن می‌ترسد.

آیا ما باید از کودکی‌های خود فرار کنیم؟ و از این که ظرفیت و توان ذهن و مغزمان هنوز تکامل نیافته بود، اندوهگین باشیم؟ خیر؛ باید این دوران را شناخت و از این که از نادانی به دانایی آمده‌ایم، از این که نسبت به محیط اطراف خود شناخت و با دانش خود بر نیروهای طبیعی غلبه پیدا کرده‌ایم و نیز مهم‌تر این که به علت همهٔ علت‌ها، یعنی «خداوند بزرگ» پی برده، به توحید رسیده‌ایم، بر خود ببالیم.

با توجه به این موضوع در می‌یابیم که بیش‌ترین نمادهای اساطیری در دوران باستان، از نبود شناخت حقیقی سرچشمه می‌گرفت.

از طرف دیگر شناخت چرایی و چگونگی بسیاری از حرکت‌های تاریخی، سیاسی، مذهبی، فرهنگی و غیره ملل نیز در گرو شناخت اساطیر و اندیشه‌های بنیادینشان است. چگونگی تبیین آفرینش جهان اغلب به چگونگی تبیین زندگی زمینی و تعیین شیوه‌های آن منجر می‌شود و اخلاقیات و روحیات قومی غالباً از سرچشمهٔ فلسفه‌های آغازین منشأ می‌گیرد. در حقیقت مطالعه اسطوره‌ها ما را در شناسایی کامل تاریخ رشد تمدن و فرهنگ ملت‌ها یاری می‌دهد.

«با مطالعه اسطوره در واقعیت زندگیش، آشکار می‌گردد که اسطوره بیان مستقیم و بی‌واسطهٔ موضعی است که روایت می‌کند و در حکم احیای واقعیتی کهن در قالب نقل و روایت است که هدفش، ارضای نیازمندی‌های عمیق دینی و حوایج اخلاقی

و جانب‌داری از خواست‌ها و مطالبات اجتماعی و ضروریات عملی در زندگی است. که معتقدات را اعتلا و ارتقا می‌بخشد و رمزگذاری می‌کند و اخلاق را پاس می‌دارد و قوت می‌بخشد و اثر بخشی شعایر دینی را بر عهده می‌گیرد و متضمن قواعد و ضوابط عملی برای رفتار و کردار آدمی است. (کراپ و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۵۷)

پیشینه اسطوره‌شناسی

«نخستین کسانی که به اسطوره‌شناسی توجه کردند، فیلسوفان قرن سوم و دوم پیش از میلاد بودند. از جمله اوهمر که مکتب اوهمریسم را بنیان نهاد و برای روایات اساطیری مبنای تاریخی می‌جست. در عصر جدید، اسطوره‌شناسی به عنوان یک دانش مستقل با فریدریش کروتسر، دانشمند قرن نوزده آغاز گردید که مکتب نمادین یا رمزی را بنیان نهاد و از اسطوره تعبیر نمادین می‌کرد.» (اسماعیل پور، ۱۳۹۰: ۱۳)

در اواخر قرن نوزده و آغاز قرن بیست و یک، مکاتبی جدید و مستقل در اسطوره‌شناسی بوجود آمد، مانند (مکتب ماکس مولر، مکتب دورکیم، مکتب روان‌کاوی یونگ، مکتب دومزیل، مکتب پدیدارشناسی الیاده). هر کدام از این مکاتب، از منظری خاص (چون جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و...) اسطوره را واکاوی و بررسی نمودند.

اسطوره و اسطوره‌شناسی یکی از مباحث مهم فرهنگی جامعه امروز است. هر چند ایران، این سرزمین پهناور، با فرهنگی چند هزار ساله، از لحاظ پیشینه تاریخی، فرهنگی و هنری هم‌پای یونان و هند است و در ادوار خاص از این هم‌تایان قدر خویش پیشی گرفته، اما ایرانیان در زمینه مباحث اسطوره‌شناسی کمی دیر جنبیده‌اند.

نخستین گام‌ها در راه شناخت فرهنگ اساطیری ایران را استاد پورداوود با ترجمه متن‌های اوستایی که مأخذ اصلی اساطیر ایران است، برداشت. وی شرح و وصف‌هایی که همراه با ترجمه، بویژه در یشت‌ها آورده است، دریچه‌ای مهم بر آشنایی با اساطیر ایران گشوده است. مهرداد بهار، که به حق او را می‌توان پایه‌گذار اسطوره‌شناسی ایرانی در این سرزمین بشمار آورد با ترجمه برخی متن‌های پهلوی و تألیف کتاب‌های مختلف درباره اساطیر ایران از جمله «پژوهشی درباره اساطیر ایران» و «جستاری چند در فرهنگ ایران» و «از اسطوره تا تاریخ» درباره اسب و اهمیت آن صحبت کرده است. محمد جعفر یاحقی در کتاب «فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی» درباره اسطوره اسب و اسب‌های اسطوره‌ای سخن گفته است.

در کتاب «دانشنامه اساطیر جهان» که توسط ابوالقاسم اسماعیل‌پور ترجمه شده است، فصلی به اساطیر حیوانات در ملت‌های مختلف اختصاص یافته است. مهوش

واحد دوست در کتاب «نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی» به بررسی اسطوره‌ها در شاهنامه فردوسی می‌پردازد و اسب‌های اسطوره‌ای را در شاهنامه شرح می‌دهد.

هاشم رضی با ارائه کتاب‌هایی همچون «پژوهشی درباره دنیای ایران باستان» و «دین قدیم ایران» گام‌هایی ارزنده در شناخت اساطیر، بویژه اسطوره اسب برداشته است.

اسطوره و روان‌شناسی

کارل گوستاو یونگ فرزند، یک کشیش پروتستان آلمانی زبان بازل بود. وی همه زندگی خود را در سوئیس، در فاصله میان شهرهای بازل و زوریخ گذراند. وی در رشته پزشکی و عصب‌شناسی تحصیل کرد و مدتی هم شاگرد زیگموند فروید بود.

یونگ از همان ابتدای کار خود بر ارتباط میان نمادهای موجود در رویاها و نمادهای اسطوره‌ای توجه داشت. نفی اسطوره و دین توسط فروید و تلقی آنها به مثابه فرافکنی‌های ناخودآگاه شخصی، مورد انتقاد یونگ بود. از دیدگاه یونگ این انگاره‌ها جهان شمول و در میان همه انسان‌ها مشترک بود. او معتقد بود که ناخودآگاه جمعی، ظرف و سرچشمه‌ای برای صورت‌های نوعی یا مثالی است که در زیر سطح ظاهری آگاهی وجود دارد که به صورت عامل مشترک موروثی و روانی تمام اعضای خانواده بشری در آمده است.

ناخودآگاه جمعی، گنجینه‌ای است از خاطره آثاری که آدمی از نیاکان بسیار دوردست و حتی غیر انسانی (حیوانی) خود بارث برده است. این آثار مربوط به مشهودات حسی و مدرکاتی است که ذهن نیاکان را عارض گردیده و در نسل‌های متوالی تکرار شده و به تجربه پیوسته و خلاصه و عصاره تحول و تکامل روانی نوع انسان را تشکیل داده است. متن رویاها و اسطوره‌های ما در ناخودآگاه جمعی حضور دارد، و یونگ حروف یا نویسه‌های آن را «کهن الگوها» می‌نامد. «یونگ معتقد بود که ناخودآگاه جمعی خود، در بر دارنده کهن نمونه‌هاست. این کهن نمونه‌ها را هر انسانی از نیاکان خود بارث می‌برد. اسطوره‌ها و افسانه‌های هر ملت در واقع بازتاب کهن نمونه‌های آن ملت است. این لایه ژرف ناخودآگاه، نمادین و از زبان و بیانی رمزی برخوردار است. نمادها گاهی جهان شمول است و از آن قوم یا ملت ویژه‌ای نیست.» (بیرلین، ۱۳۸۹: ۳۷۰)

به نظر پیر برونل «غنای ادبی یک اسطوره زمانی آشکار می‌شود که این اسطوره در متون مختلف مورد بحث قرار گیرد و در واقع تبدیل به یک کهن اسطوره گردد که

در ضمیر ناخودآگاه فردی و جمعی ثبت شود، ارزش ادبی یک اسطوره زمانی است که عمل کرد این اسطوره هرچه بیشتر شبیه عمل کرد قهرمان اصلی خود باشد.» (Brunel, 1992:24)

اسب

اسب همان حیوان چهارپاست که به هوش مندی و فراست معروف است. از روزگار کهن در اساطیر ملل مورد توجه بوده و همواره به نگهبانی و تیمار این حیوان سودمند که به صفات تند و تیز و چالاک و دلیر و پهلوان موصوف است، اهتمام داشته‌اند.

روان کاوان اسب را نماد روان ناخودآگاه و غیر بشری می‌دانند. باورهای قومی و اساطیری فراوانی درباره اسب در میان ملل رایج است و سبب شده تا معانی سمبولیک فراوان از قبیل: آزادی، اندام زیبا، انرژی خورشید، بخشندگی، پایداری، حس شنوایی، خیرخواهی، دانش زمانی، سپاس‌گزاری، پیروزی، قدرتانی، سرعت، فهمیدگی و فراست، نیرومندی، هوش، خیره سری، سرسختی و غرور در هنر و اندیشه ادبی و فرهنگی تبلور یابد.

آریایی‌ها به داشتن اسب مشهور، و پهلوانان پارتی، اسب سوارانی خبره بوده‌اند. «هند و اروپاییان، نخستین قومی بودند که اسب را اهلی کردند و توسط ایرانیان نیز این جانور به سرزمین بابل و مصر راه یافت. مرکز پرورش اصلی اسب، کوه‌های تیانشان در ترکستان شرقی بود و اسب گردونه نیز از این جا به چین راه یافت. اسب عربی که به خوبی معروف است به نظر برخی همان اسب ایرانی است. در کتاب مقدس نیز آمده است که اسبی آتشین و ارابه‌ای آتشین، «ایلیا» را به آسمان بردند. تهمورث هم زمین را بر پشت اهریمن که به صورت اسبی در آمده بود، در هم نوردید. «در چشم ایرانیان رزم آور، داشتن اسب و گردونه، نشانه اشرافیت و امتیاز بشمار می‌آمده است.» (دادور و مبینی، ۱۳۸۸: ۵۴)

برای این اقوام پس از گاو، اسب مفیدترین جانور است که با گذشت زمان رام شد و در کنار دام‌های دیگر به انسان شیر و گوشت داد. گوشت و شیر اسب در میان اقوام کهن و در نزد عشایر آلتایی از جمله ترکان و مغولان، از عمده‌ترین منابع تغذیه بشمار می‌آمده است. مصرف شیر اسب از دیرباز در میان اقوام آریایی ساکن آسیای میانه نیز رواج داشته و دارد. در متون پهلوی اشاره به شیر اسب به عنوان یکی از بهترین خوراکی‌ها، اشاره شده است و در خاندان زردشت از میهمانان با شیر اسب پذیرایی می‌شد.

اسب در شاهنامه

در شاهنامه حیوانات گوناگون، از پیل عظیم جثه گرفته تا تذرو کوچک اندام به نحوی گسترده مورد استفاده قرار می‌گیرند. وسیع‌ترین حوزه تصاویر حیوانات مربوط به اسب است که عامل پیروزی‌ها و پیش‌رفت‌ها و وسیله‌ای است که اگر سواری لایق و کارآمد داشته باشد یاری بزرگ برای پهلوان و دلاوران است و سواران بدان می‌بالند. بطور کلی اسب در ۴۱۵ مورد تصویری و در ۶۱ نوع تصویر مختلف و مجزا ارائه شده است که ملاک تفاوت آن‌ها عبارت است از:

- ۱- تیز تکی و سرعت اسب در تشبیهات و استعاراتی چون آهو، باد و باد پای همراه باد. بیشتر اوصاف اسب در شاهنامه ناظر بر این خصوصیت است.
- ۲- رنگ‌های متنوع اسب: ابرش، ابلق، اشقر
- ۳- هیبت و شکوه اسب: اژدها، اهریمن، دیو
- ۴- تحمل و قدرت اسب: آتش سپار، آهن گون، بارکش
- ۵- جثه و پیکر اسب: پیل پیکر، پیلتن، کوه پیکر، کوه بیستون، کوه البرز، کوه کارزاری
- ۶- شایستگی و نژاد و نسب اسب: باره پهلوی، باره بربری، باره خسروی، باره زریری، اسب لهراسبی
- ۷- فراست و راه پیمایی: رهنورد، دستکش، راهجو، گامزن
- ۸- خوش‌رنگی و درخشندگی اسب و رنگ یک‌نواخت آن: شب‌رنگ، گلگون، سیم رنگ، خنک عاج، سمند، سیاه، شبرنگ، شب‌دیز، گل‌رنگ، آذر گشسب
- ۹- مشخص بودن عضوی از اعضا: سنگ سم، آگنده یال، پولاد، خارا شکن، اخته زهار، کوتاه لنگ، آهو بر.
- ۱۰- پرش و جهندگی: عقاب، کرکس
- ۱۱- آب پیمایی: کشتی، نهنگ
- ۱۲- خشونت: گرگ، پیل مست
- ۱۳- بینایی: دوربین، باریک بین
- ۱۴- راحتی: نشست‌گاه، برنشست
- ۱۵- حالات: کفک افکن

اوصاف اسب در شاهنامه بسیار مفصل است. در این مقوله گاهی حیوانات به یک‌دیگر تشبیه می‌شوند و زمانی نظیر گیاهان و اشیا هستند و اغلب به صفتی از صفات موصوفند. به عنوان مثال ماهی یک لخت کوه است. گرم چون اسب است و... اعضای

بدن حیوانات نیز اغلب به تناسب حال و مقام تصویرهایی کلی دارد: اسب چون عقاب تکاور، گرز چون سر گاو میش و گاو چهر و گاو پیکر است و روز و شب، اسب سیاه و سفید است و به باره عنان می‌سپارند.

«در شاهنامه، اسب‌های گوناگون به صفات و امتیازاتی موصوفند، مثلاً اسب خاندان گشتاسب سیاه است؛ اسب بیدرفش که بعد از کشته شدن او به دست بستور افتاد و نیز اسب سیاوش هم سیاه توصیف شده است و چنان که گذشت اصلاً سیاوش به معنی «دارنده اسب سیاه» است. توصیف فردوسی از این اسب سیاه، یادآور اسب معروف خسرو پرویز است که در اثر سیااهی به شب‌دیز معروف شد» (یاحقى، ۱۳۹۱: ۱۱۳)

۲-۳- رخس

«نام اسب مشهور رستم است که اصلاً در فرهنگ‌ها، به معنی سرخ و سپید به یک‌دیگر آمیخته و نیز قوس قزح یا کمان رستم (شاید به دلیل رنگ‌های مختلف) و نیز مطلق اسب آمده است. «بورابرش» را هم به اعتبار این که رنگ سرخ و سپید و در هم است رخس خوانده‌اند، اما رخس، اسب شگفت‌آور رستم است که با یک آزمون دشوار از میان گله‌های فراوان اسب برگزیده شد (شاهنامه: ۵۲/۲) و عمری به درازی عمر خود رستم داشت و سرانجام همراه با خود او به چاه غدر نابردارش، شغاد افتاد و با سوار خویش جان داد. رخس در آخرین لحظه که مرگ را حس می‌کند، تمام تلاش خود را برای نجات رستم بکار می‌گیرد که کارگر نمی‌افتد و هر دو به کام مرگ می‌روند. در شاهنامه، این اسب چهره‌ای عجیب یافته و توصیفی که از او شده، بی‌شباهت به فقره دهم دین یشت نیست:» (یاحقى، ۱۳۹۱: ۳۸۷)

سبیه چشم و بسور ابرش و گاو دم	سبیه خایه و تند و پولاد سم
تنش پرنگار از کمران تا کمران	چو داغ گل سرخ بر زعفران
چه بر آب بودی چه بر خشک راه	به روز از خور افزون بدی، شب زماه
به شب مورچه بر پلاس سیاه	نمودی به گوش از دو فرسنگ راه
به نیروی پیل و به بالاهیون	به زهره چو شیر گه بیستون

(شاهنامه، ۲: ۵۳)

جز رخس، هیچ اسبی قادر نبود تن رستم را بکشد، همان‌گونه که هنگام انتخاب، هیچ اسبی نتوانست زیر فشار پنجه او پشت خم نکند. هوش او نزدیک به آدمیان است. در خان سوم، صاحبش را از نزدیک شدن به اژدها آگاه می‌کند و در خان اول با شیر می‌جنگد. رستم با او حرف می‌زند و همچون یک انسان مخاطبش قرار می‌دهد:

چنین گفت با رخس کای نیک یار	مکن سستی اندر گه کارزار
که من شاه را بر تو بی جان کنم	به خون سنگ را رنگ مرجان کنم

چنان گرم شد رخس آتش گهر که گفتمی بر آمد ز پهلویش پر
(شاهنامه، ۲: ۱۶۷)

«چنین بنظر می‌رسد که تدوین‌کنندگان داستان‌های ملی، اسب رستم را از حیث درخشندگی، رخس نامیده‌اند. چنان که فردوسی هم گاهی او را صفت رخشان ذکر کرده است:»

فرود آمد از رخس رخشان چو باد سر نامور سوی بالا نهاد
(یاقعی، ۱۳۹۱: ۳۸۸)

«برای اولین بار در اوایل شاهنامه از رخس سخن می‌رود. رستم پیش از آن که عازم سفر پرماجرایی خود به کوه‌ها شود و به جست‌وجوی شاه شاهان، کیکاووس برآید، در میان کلیه رمه‌های زادگاه خود زابلستان به جست‌وجوی اسبی مناسب بر می‌آید، اما هنگامی که برای آزمودن، دست خود را بر پشت آنها فشار می‌دهد، هیچ یک وزن او را تاب نمی‌آورند، و شکمشان به زمین می‌رسد. در این هنگام ناگهان مادیانی را می‌بیند که به شیر شباهت دارد و گوش‌هایش مانند دو خنجر به بیرون آمده‌اند. به دنبال این اسب که با گام‌های کوتاه و سریع حرکت می‌کند، کره اسبی به شکل مادرش حرکت می‌کند که چشمانی سیاه، دمی بلند و سم‌هایی مانند فولاد دارد. رنگ بور پیکر او با خال‌های قرمزی پوشیده شده است.» (برن و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۶۶)

مانند خورشید در آسمان می‌درخشد. قدش به اندازه یک شتر، و قدرتش مانند یک پیل است. رستم در نظر دارد با کمند خویش این کره را بگیرد که چوپان به او می‌گوید نباید اسب دیگران را بگیرد. هنگامی که رستم سوال می‌کند صاحب این کره کیست، چوپان اظهار بی‌اطلاعی می‌کند، اما همین قدر می‌داند که این کره به رخس رستم معروف است.

سپس رستم کمند کیانی خود را بر سر این کره می‌اندازد، و بلافاصله با حمله مادر رخس روبه‌رو می‌شود و از جوش و خروش شیر مانند این مادیان هراسان می‌شود. هنگامی که سرانجام رخس را می‌گیرد و سعی می‌کند کمر او را با یک دست به پایین خم کند، اسب حرکتی نمی‌کند، چنانچه گویی از فشار کمرشکنی که بر او وارد می‌شود، آگاه نیست. رستم پس از یک دور سوار شدن بر رخس، از چوپان پیر بهای آن می‌پرسد. چوپان به او می‌گوید، بهای این اسب برابر با کل ارزش کشور ایران است؛ بنابراین، اگر او رستم است، باید کشور ایران را از چنگ دشمنان برهاند، و اندوه را از این کشور دور سازد. رخس همچون خدمت‌گزاری وفادار تا پایان کار در کنار رستم می‌ماند، و سرانجام، هر دو، به دست شغاد، برادر ناتنی رستم، کشته می‌شوند.

«هوش فوق العاده رخس و مراتب ایثار او در مقابل رستم، در جریان هفت خوان، یا اعمال پهلوانی رستم، به زیبایی تصویر شده است. فردوسی به منظور تاکید بر زیبایی رخس و اهمیت این موضوع، او را با عنوان رخس همه رخسها (رخس رخشان) یاد می‌کند که طنین عناوینی از قبیل «شاه شاهان» و «پهلوان پهلوانان» را دارد. در نخستین ماجرا، رستم در یک بیشه شمشیر خود را بر زمین می‌گذارد و به استراحت می‌پردازد، غافل از آنکه شیری به او نزدیک می‌شود. رخس، «خروشان چون آتش» با پاهای پیشین خود به شیر حمله می‌برد او را با پشت بر زمین می‌کوبد. هنگامی که رستم بیدار می‌شود و جانور مرده را می‌بیند، اسب خود را به دلیل به مخاطره افکندن جاننش در این نبرد مؤاخذه می‌کند، چون این کار می‌توانست باعث شود که او هیچ‌گاه به مازندران نرسد.» (برن و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۶۷)

«رخس در هفت خوان، هنگامی که رستم به خواب رفته است با شیری که به وی حمله کرده است، پیکار می‌کند و او را از پای در می‌آورد.» (سرامی، ۱۳۶۸، صص ۶۶۴-۶۶۵)

بگریید با اژدهای دژم	همی آتش افروخت گفتمی به دم
چراگاه بگذاشت رخس آن زمان	نیاراست رفتن بر پهلوان
دلش زان شگفتی به دو نیم بود	کش از رستم و اژدها بیم بود
هم از بهر رستم دلش نارمید	چو باد دمان نزد رستم دویدم...
سوی رخس رخشان برآمد دمان	چو آتش بجوشید رخس آن زمان

(شاهنامه، ۲: ۲۸۰-۳۰۷)

رخس همانند انسانی، احساس و قوه ادراک دارد، جنگ و ستیز می‌کند تا صاحبش را نجات دهد.

همی کوفت بر خاک، رویینه سُم	چو تندر خروشید و افشاندم
بگریید باز اژدهای دژم	همی آتش افروخت گفتمی به دم
چراگاه بگذاشت رخس آن زمان	نیاراست رفتن بر پهلوان
دلش ز آن شگفتی به دو نیم بود	کش از رستم و اژدها بیم بود...
چنین داد پاسخ که من رستمم	ز دستان سامم هم از نیرم
به تنها یکی کینه در لشگرم	به رخس دلاور، زمین بسپریم

(همان، ۲: ۳۶۵-۳۸۷)

«در خوان سوم، رستم پس از خوان فرساینده دوم (که تشنگی، رستم و رخس را به سرحد مرگ کشانده است) به خواب رفته است. وی پیش از آن که بخوابد، از رخس می‌خواهد که با شیر و اژدها نجنگد. بزودی یک اژدهای گول پیکر از راه می‌رسد که از سر تا دمش ۸۰ گز است. رخس احساس خطر می‌کند و سعی می‌کند با کوبیدن سم خود بر زمین سوارش را از خواب بیدار کند، اما هنگامی که رستم چشمان خود را

می‌گشاید، اژدها ناپدید می‌شود. رستم رخس را سرزنش می‌کند که چرا آرامش او را به هم زده است. اژدها به این بازی ادامه می‌دهد، اما هر بار که رستم به وسیله رخس بیدار می‌شود، در بیابان برهوت فقط تاریکی می‌بیند. سرانجام رخس را تهدید می‌کند که اگر بار دیگر او را بیدار کند سرش را خواهد برید. هنگامی که یک اژدها یک بار دیگر ظاهر می‌شود و با نفس‌های خود آتش و دود به بیرون می‌فرستد، رخس تهدید رستم و حیلۀ ناپدید شدن اژدها را از یاد می‌برد و با خشم و هیجان شیپه می‌کشد و سم بر زمین می‌کوبد. این بار، هنگامی که پهلوان بیدار می‌شود شعله‌های آتش اژدها را در تاریکی مشاهده می‌کند. رخس که تا این زمان افسون شده است به اژدها حمله می‌کند و شانه‌های او را به دندان می‌گیرد، و رستم با شمشیر خود سر اژدها را از بدنش جدا می‌سازد. سرانجام، رخس و رستم، با هم به پایان راه می‌رسند. حتی در آن هنگام که مرگ پهلوان بزرگ را تهدید می‌کند، رخس سعی می‌کند با آخرین تلاش خود اربابش را نجات دهد. او که پیشاپیش بوی مرگ و خطر را استشمام کرده است، بیهوده سعی می‌کند از بردن رستم به طرف چاه مرگ‌باری که پر از زوبین و خنجر است، خودداری کند.» (برن و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۶۹)

مقایسه اسب در شاهنامه با باورهای اساطیری

«در اسطوره‌ها و مراسم دینی بسیاری از تمدن‌ها نیز، اسب مقامی شامخ دارد، و در وهله اول، نماد خورشید بود و گردونه او را می‌کشید و برای خدایان خورشید، قربانی می‌شد، آن را با خدایان دریا مربوط می‌دانستند. با توجه به اسطوره‌های آفرینش، اسب به مفهوم هستی (در برخی موارد اصلاً به صورت «است» آمده) ستاره‌ای از ستارگان رونده، قوس یا برج نهم سال، یکی از مظاهر تجلی و ظهور عالم امکان، فرشته گردونه کش خورشید که هر روز از بام تا شام خورشید را راهبر است و ... به صورت اسب تجسم یافته است.» (دادور و منصور، ۱۳۹۰: ۶۸)

مردم باستان برای تداوم گردش خورشید و آسمان، اسب را در پیش‌گاه خدا برای خورشید قربانی می‌کردند. اسب با بال موج دار نشانه خورشید است. در اکثر موارد نیز اسب به همراه ماه، ستوده شده است. در شاهنامه از زال می‌پرسند دو اسب، یکی سپید و دیگری سیاه، که بیهوده در صدد رسیدن به یک‌دیگرند، کدامند؟

دو اسب گران‌مایه تیز تاز	دگر موبدی گفت کای سرفراز
یکی چون بلور سپید آبدار	یکی زان به کردار دریای قار
همان یک‌دگر را نیابنده‌اند	بجنبد و هر دو شتابنده‌اند

(شاهنامه، ۱: ۱۶۶، ۱۴۲۲-۱۴۲۴)

زال پاسخ می‌دهد همان روز و شب است:

کنون آن‌که گفتی ز کار دو اسپ فرروزان به کردار آذر گشسپ
سپید و سیاهست هر دو زمان پس یک‌دگر تیز هر دو دوان
شب و روز باشد که می‌گذرد دم چرخ بر ما همی بشمرد
(همان، ۱۶۷، بیت ۱۴۴۷-۱۴۴۹)

در بی‌تی الحاقی بر برخی نسخ و چاپ‌های شاهنامه اسب سهراب نیز نشانی از خورشید دارد.

به زور و به رفتن به کردار هور ندیدست کس همچنان تیز بور
(همان، ۲: ۳۳۱، بیت ۱۸۹)

در اساطیر ایرانی شواهدی از ارتباط میان باد و اسب نیز دیده می‌شود. احتمالاً این بیت شاهنامه در توصیف اسب شیده، پسر افراسیاب، نیز ناظر بر رابطه اساطیری اسب و باد است، بویژه با توجه به بادنژادی بعضی بارگان در روایات ملل گوناگون که در ادامه اشاره شده است:

همان اسبش از باد دارد نژاد گرازیدن شپیر و تیزی باد
(همان، ۲۰۶، ۴، بیت ۵۴۷)

«در اساطیر و روایات ملل گوناگون، اسبانی دیده می‌شوند که یا خود مستقیماً از دریا و رود بیرون آمده‌اند و یا این‌که از گشنی کردن اسبی که از دریا و چشمه خارج شده، با مادیان‌های معمولی زاده شده‌اند و در هر صورت به عنوان اسبی دریایی یا کره‌ای دریایی نژاد، باره‌ای شگفت و غیر طبیعی محسوب می‌شوند.» (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱۰۷)

کهن‌ترین اشاره به اسب دریایی در قالب داستان در شاهنامه مربوط به یزدگرد بزه کار، پدر بهرام گور است (شاهنامه، ۵: ۱۵۸۱، بیت ۳۳۱-۳۶۵) که برای درمان خون‌ریزی بینیش به سفارش پزشکان به کنار چشمه «سو» می‌رود و در آن‌جا اسبی از درون رود بیرون می‌آید و پس از این‌که در برابر پادشاه رام می‌شود، ناگهان با جفته‌ای یزدگرد را می‌کشد و دوباره به چشمه می‌رود و پنهان می‌شود.

اسب برای پادشاهی چون کاووس چنان مهم و ارج‌مند بود که دو خانه از خانه‌های خود را از آبگینه ساخت و به اسبستان (= اصطبل) اختصاص داد. همین امر به نحوی نشانه ارتباط اسب با آب است، شاید کاووس می‌خواست با این کار اسبانش در خانه‌ای شبیه به مسکن آبی خود باشند.

«نام بسیاری از بزرگان و شاهان نیز با واژه «اسب» ترکیب یافته است. از جمله گرشاسب (دارنده اسب لاغر)، ارجاسب (دارنده اسب ارجمند)، لهراسپ (دارنده اسب تند)، گشتاسب (دارنده اسب از کار افتاده)، تهماسب (دارنده اسب فربه و زورمند)،

هور اسب (دارنده اسب خوب)، بیوراسپ (دارنده ده هزار اسب)، شیر اسپ (دارنده اسب درخشان)، و سیاوش (دارنده اسب سیاه).

اسامی اسب‌های اسطوره‌ای در منابع اساطیری ایران

در فرهنگ ایران، اسب و گردونه آن، از زمان‌های کهن مورد استفاده بوده است. ۱- **تشت** نام ایزد باران و نام ستاره باران است. و صورت اوستایی آن تیشتریه، در پهلوی تیشتر و در فارسی تیر یا تشت و آن را میکائیل نام کرده‌اند. چهارمین ماه سال به تیشتر اختصاص دارد. گفته‌اند که در دهه نخستین این ماه، تیشتر به صورت مردی ۱۵ ساله در می‌آید که پانزده سالگی در تفکر ایرانی سن آرمانی است. در دهه دوم صورت گاوی نر و در دهه سوم به صورت اسبی در می‌آید. به روایت بندهشن تیشتر در آغاز آفرینش به این پیکرها درآمد و باران ایجاد کرد هر قطره بارانی که وی بوجود آورد به اندازه تشتی شد تا آب به بلندی قامت مردی زمین را فراگیرد. در سرودی که به تیشتر اختصاص دارد، نبرد میان این خدا و دیو خشک‌سالی بازگو شده است و تیشتر به شکل اسب زیبای سفید زرین، به دریای کیهانی فرو رفت و در آن جا با دیوپوش که به شکل اسب سیاهی بود و با گوش و دم سیاه خود ظاهری ترس‌ناک داشت روبه‌رو شد. سه شبانه روز باهم جنگیدند، اما اپوش نیرومندتر از کار بدر آمده و تیشتر با غم و اندوه به سوی اهوره مزدا فریاد برآورد که ناتوانی او از آن است که مردمان نیایش‌ها و قربانی‌هایی شایسته به او تقدیم نکرده‌اند. آن‌گاه اهورا مزدا خود برای تیشتر قربانی کرد تا نیروی ده اسب، ده شتر، ده گاو نر، ده کوه و ده رود دراو دمیده شد. بار دیگر تیشتر و اپوش رو در روی هم قرار گرفتند، اما این بار تیشتر که نیروی قربانی و قوت بدو بخشیده بود، از کارزار پیروز بدرآمد و آب‌ها بی‌مانع، به مزارع و چراگاه جاری شد. در بندهشن و در سرود مختص به تیشتر، عمل زندگی بخش تیشتر از جنبه‌های گوناگون توصیف شده است. در بندهشن وی ایجاد کننده اولین باران و دریاها و دریاچه‌هاست. در تیشتر، تکیه بیشتر بر این است که در گردش سالانه طبیعت، تیشتر سرچشمه دائمی آب‌هاست، کسی است که فرزند عطا می‌کند، جادوگران را در هم می‌شکند، سرور همه ستارگان و حامی سرزمین‌های آریایی است.» (هینلز، ۱۳۸۴: ۳۸-۳۷)

«تیشتر، خدای باران، در قالب ستاره شعرای یمانی یا کلب اکبر تجسم پیدا می‌کند. دشمنان او جادوگران دژیائیریا (محصول بد)، و از آن بدتر، اپوشه یا خشک‌سالی هستند. وی با بیانی زنده و جان‌دار به مثابه خدایی تصویر شده است که از سرچشمه همه آب‌ها، دریای و روکشه [فراخرت] بر می‌خیزد، و آب‌ها را در میان کشورها تقسیم می‌کند.» (برن و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۲۷) توصیف او در نبرد با اپوشه در قسمت قبل آمد.

۲- «تهمورث دیوان را شکست داد و در نبرد با شر، اهریمن را به شکل اسبی در آورد و به مدت سی سال سوار براو گرد جهان می‌گشت. تشتر سرور ستارگان است و هیچ پری و جادویی نمی‌تواند بدو آسیب رساند.» (عفیفی، ۱۳۷۴: ۴۷۵-۴۷۴)

۳- «فرشته نگهبان چار پایان، گهی گوش خوانده می‌شود و گهی **درواسپا**. درواسپا مرکب است از دو جزء درو + اسپ. معنی جزء اخیر معلوم است: جزء اول در اوستا (درو) و در فرس (دورو) به معنی عافیت و صحت و تن‌درستی است. بنابراین درواسپا یعنی درست دارنده اسب. بی شک در این جا هم از کلمه اسب، اسم جنس اراده شده و از آن مطلق ستوران مقصود است. در آغاز یشت نهم نیز درواسپا سالم نگه‌دارنده چارپایان خرد و بزرگ نامیده شده است. از آن‌که اسب هم برای تعیین اسم فرشته، موکل چارپایان تخصیص یافته برای این است که اسب پس از گاو مفیدترین ستوران است، بویژه در نزد ایرانیان دلیر و رزم‌آزما، که از برای نبرد و جنگ به غایت محتاج آن بوده‌اند و به علاوه اسب و گردونه هر دو علامت شرافت بوده است. بسیاری از اسامی خاص ایرانیان قدیم مثل لهراسب، گشتاسب، جاماسب، گرشاسب و ... با کلمه اسب ترکیب یافته است. در هر جایی که درواسپا ذکر شده، آن را به دارنده اسب‌های زین شده و گردونه‌های تند رو و چرخ‌های خروشنده متصف کرده‌اند. دلیران و ناموران در نماز و ستایش از او اسب‌های قوی پیکر و سالم استغاثه می‌کنند؛ حتی اسب خورشید از اوستا.» (پور داود ۱۳۷۷: ۳۷۴-۳۷۵) «در گوش یا درواسپا یشت، هفت تن از نام‌داران از فرشته مذکور برای غلبه کردن بر هموردان خویش یا برای موفق شدن به امری به او نماز برده و یاری درخواست می‌کنند.» (عرب گلپایگانی، ۱۳۸۸: ۷۹-۸۰)

۴- **میترا** معروف‌ترین خدا در میان خدایان ایرانی است، و دلیلش هم تا اندازه‌ای گسترش و محبوبیت میترائیسم در امپراطوری روم است. واژه اوستایی میژه به معنی «پیمان، قرارداد و قول و قرار» است. در یشت ۱۰، مهر یشت، میترا ناظر بر انسان‌ها و اعمال، توافق‌ها و قراردادهای آنهاست. سوار بر گردونه‌ای است که اسبان سفیدی آن را بحرکت در می‌آورند. (برن و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۲۴)

۵- **ورثرغنه^۱ یا** «بهرام ایزد پاس‌دار ایران‌شهر و خدای فیروزگری و ایزد ملی آریاها بود. بهرام در انجمن ایزدان اوستایی از صدرنشینان است و در نقش سالار لشگرها و سپاهیان خود را در گونه‌های متفاوت به ستایش‌گرانش می‌نمایاند.» (بنونیست، ۱۳۸۶: ۴۱)

«نام فرشته پیروزی «ورثرغن» [بهرام] (پیروزی بر یورش خصم) است. این فرشته یادآور صنعت «ورترهن» (کشنده ورت) است که مخصوص فرشته پیروزی بزرگ

^۱ - Vrthragna

ودا (ایندر) است. بعدها (ورتر) (یورش) به نام (اهی) یا اژدهای ستیزه جو مرسوم گردید این کلمه در ایران به «اژی» معروف شد. تجلیات مختلف ورثرغن به صورت باد، سپس به شکل گاو زیبا باگوش‌های زرد، سومین بار در کالبد اسب سفیدی زیبا مانند تشتر دلیل جملگی این تجلیات، مظاهر نیرو و قدرت است.» (دادور و مبینی، ۱۳۸۸: ۳۳-۳۲) اسب بال‌دار در آیین مهر، تغییر شکلی از خدای پیروزی (ورثرغن) است. این ایزد در سومین تجلی خود در پیکر اسبی سفید درآمده است.

۶ - **سروش (سرئوشه)^۱**: «معنی این نام اطاعت و فرمان‌برداری و انضباط است و از شخصیت‌های محبوب و باورهای ایران باستان بشمار می‌آید. او در مراسم آیینی و نیایش‌ها حضور دارد و نیایش‌ها را به بهشت منتقل می‌کند و در سرودها به عنوان سرور آیین‌های دینی به یاری طلبیده می‌شود.

سروش بر فراز البرز کاخی دارد، با هزاران ستون که از درون، خود بخود روشن است و در بیرون، از ستارگان نور می‌گیرد. گردونه او چهار اسب سفید تندروی زیبا با پاهای زرین است. او سه بار در شبانه روز جهان را در می‌نوردد تا آفریدگان را نگاه‌بانی کند» (دادور و مبینی، ۱۳۸۸: ۳۱-۳۲)

۷ - **آناهیتا^۲**: «اردوی سور آناهیتا ایزدی بانوی همه آب‌های روی زمین و سرچشمه اقیانوس کیهانی است. او بر گردونه‌ای سوار است که چهار اسب آن را می‌کشند: باد، باران، ابر و تگرگ.

آبان یشت به او اختصاص داده شد و نزول او بر زمین را چنین توصیف می‌کند: ای زرتشت! اردوی سور ناهید از آن (کره) ستارگان به سوی زمین آفریده اهورا فرود آمد، و این چنین گفت اردوی سور ناهید.» (همان: ۳۴)

«برخی از پژوهش‌گران معتقدند که آناهیتای ایرانی، همتای سرس وتی ودایی، ایشتر بابلی، دیمتر و آفرودیت یونانی است. هم طراز دانستن آناهیتا با ایزد بانوان آب و باروری سایر کشورهای آسیای صغیر در واقع از نتایج گسترش امپراتوری هخامنشی و اقدامات شاهان کشورگشای این دودمان بوده است. ایرانیان و هندیان که خود را آریایی نامیده‌اند، از آن جا که دیرزمانی با هم می‌زیسته‌اند، عقاید مشترکشان پس از جدایی آن‌ها از هم نیز باقی مانده است. مشترکات بسیار هندیان و ایرانیان - آن‌گونه که در ودا و اوستا بازتاب یافته است - از همین نکته ناشی می‌شود. در این جا باید از سرس وتی نام برد که وجوه مشترک زیاد با اردوی سور آناهیتای ایرانی دارد.

¹ - Sraosha

² - Anahita

سرس وتی رودی آسمانی است و این نکته‌ای است که آن را می‌توان با آنچه درباره آن‌اهیتا در باورهای اوستایی است، سنجید. او نیز بر گردونه‌ای سوار است و آن را می‌راند. سوار بودن آن‌اهیتا بر گردونه با بارش آب‌ها در مورد سرس وتی و هدایت نمودن رود آسمانی به وسیله او هم پیوندی مستقیم دارد.» (گویی، ۱۳۸۸: ۳۱-۳۲)

۸ - **تانثریاونت / تانثریه ونت:** «از هم‌واردگان گشتاسب و از دیویسنان است. تانثریاونت به معنی «تیره منش» است. در «گوش یشت» (در واسپ یشت)، بند ۲۹ تا ۳۲ آمده است: کی گشتاسب از این ایزدبانو که نگاهبان چهارپایان است، درخواست می‌کند، بدو نیرو بخشد تا تانثریاونت بد نهاد را براندازد و «همای»^۱ و «واردکنا»^۲ را از سرزمین خیون‌ها به خانمان بازگرداند (همای و واردکنا دختران کی گشتاسب هستند) و درواسپ او را کام‌یابی می‌بخشد. (گویی، ۱۳۸۸: ۱۳۷)

اسب در اساطیر هند

«اسطوره‌های هندی از شخصیت‌های بی شمار و گوناگون آکنده است. بعضی از آن‌ها از جمله هشت خدایی که بر جهت‌های اصلی فرمان می‌رانند (اشتادیک پالاها) یا (هشت نگه‌دارنده آسمان) ریشه در کیش ودایی دارند. ایندیره، خدای باران، آگنی، خدای آتش. سوریا یا خورشید و اوشاها یا الهه طلوع از آن جمله‌اند. (دلا پیکولا، ۱۳۹۰: هشت)

«مراتب سه گانه خدایان به صورت انفرادی جلوه می‌کند یا به صورت گروهی. خدایانی که بر مبنای مراتب سه گانه عالم تقسیم شده‌اند عبارتند از: خدایان آسمانی، خدایان برزخی و خدایان خاکی» (شایگان، ۱۳۸۹: ۵۱-۵۲)

«اسب در هندوستان، پس از حملات طوایف آریایی از استپ‌های شمالی، در دومین هزاره پیش از میلاد، شناخته شد و آنان ارابه‌هایی را که به وسیله اسب کشیده می‌شد، بکار می‌بردند.» (هال، ۱۳۹۰: ۲۴-۲۵)

در اساطیر ودایی، خدایان نیز سوار بر اسب تصور شده‌اند. خدای Civa، که در gokarna سکونت دارند، برای خود اسب دارد. در مراسم ازدواج سومما و سوریا، ایندرا سوار بر اسبی بود. اما مشهورترین اسبان ودایی اسبان اشوین‌ها هستند.

۱- یکی از برجسته‌ترین این اسب‌های اساطیر ودایی ددهی کرا^۳ است که در چهار سرود پایانی وداها تکریم شده است. این نام در متون متاخر ودایی بندرت دیده می‌شود. ددهی کرا حتی در برخی متون تبدیل به اسم عام برای اسب شده و مترادف اسب گشته است.

¹ - Humaya

² - Vari & kana

³ - Dadhikra

۲- اسب اساطیری بعدی پئیدوه^۱ است، که گفته می‌شود اشوپین‌ها آن را برای pedu آوردند. این اسب در نبرد فاتحی بلامنازع است که به آسمان‌ها دست می‌یابد. این هم دلیلی دیگر است برای این که این اسب اسطوره‌ای با خورشید ارتباط دارد و نمادی از خورشید است.

۳- اتشه^۲ نیز نام اسبی رنگارنگ و منقش است که گاهی او را با خورشید یکی می‌دانند. صورت مفرد و جمع این نام برای اسب یا اسب‌های خورشید نیز بکار رفته است. اتشه در حالی که به یوغ بسته شده است، گردونه خورشید را بحرکت در می‌آورد. (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۹۹-۲۳۲)

اسب در ادبیات برهمن

«اسب به عنوان یک حیوان وابسته به قربانی در ادبیات برهمنی به مراتب ستوده شد، و در «قربانی اسب سلطنتی» (سنسکریت آشوامدها^۳)، اهمیت فراوان یافته است. این تشریفات توسط پادشاه برای ترقی بخشیدن کشور انجام می‌گرفت و نیز مقام شخصی و الوهیت او را بالا می‌برد. این رسم، در اواخر سده هفتم از میان رفت. در اساطیر متأخر هندوها، ویشنو در دهمین و آخرین تجسم خود، شکل کالکین^۴، یا اسب را به خود گرفت. در نخستین تجسم خود، بعنوان ماهی وی، با، هایا گریوا^۵ دیو اسب سری می‌جنگید که بعدها، هویت او را به خود گرفت.

اسب در فرهنگ بودایی

بر روی کهن‌ترین یادمان‌های بودایی، یعنی ستون‌های آشوکا^۶، اسب یکی از چهار حیوان مقدس است. در افسانه بودایی، اسبی به نام کانتاکا^۷، مرکب ساکیامونی، به هنگام ترک قصر پدرش بود. در هنر پیشین (پیش از آن که ساکیامونی به صورت انسان ترسیم شود)، اسب بدون سوار کار بود. سم‌های اسب به زمین نمی‌خورد و بدین ترتیب، سکوت حرکت ساکیامونی را تأمین می‌کرد. اسب یکی از هفت گنج بود. هایاگریوای دیو، پس از آن که به صورت بودهی ستوه، آوالوکی تشوار درآمد، دوباره در هنر بودایی ظاهر می‌شود.

1 - paidva

2 - Etaca

3 - ashvamedha

4 - kalkin

5 - hayagriva

6 - Ashoka

7 - Kantaka

وی، خدای سرپرستی با هیبتی مخوف و حامی حیوانات بود و سری به شکل سر اسب داشت که بر فراز سرهای دیگر او بود. اسب، مَرکَب را تناسمب هاوا، دهیانی - بودا^۱ است.

اساطیر ژاپن

«ژاپن سرزمین افسانه‌ها و روایات و شاید از این نظر غنی‌ترین سرزمین‌های جهان است. در آیین‌های ژاپن بسیاری از درختان و حیوانات پیک خدایانند. نباتات و حیوانات در اساطیر و فولکور ژاپن از نقش اساسی برخوردارند.» (پیگوت و فرخی، ۱۳۷۳: ۱۲-۱۱)

«اسب در اساطیر و قصه‌های عامیانه و مراسم دینی ژاپنی‌ها مقامی ارج‌مند داشته است. سابقاً رسم بر این بود که اسب را به معبد خدایان شینتو تقدیم می‌کردند. اسب سیاه برای تقاضای باران از خدا و اسب سفید برای هوای خوب، قربانی می‌شد. بعدها، تصویر این حیوان را بر روی چوب، به جای خود او، بکار می‌بردند (اما^۲). این هدایای نذری، به تعداد زیاد در معابد شینتویی دیده می‌شد. اسبان مقدس سفید را در اصطبل‌های بعضی از معابد نگاه می‌داشتند. در جشن سالانه اوساکاجین جا^۳، اسب‌های معابد را به صورت مترسک‌هایی برای زنان زناکار در می‌آوردند، که به گناه خود اعتراف می‌کردند و تعقیب می‌شدند و کتک می‌خوردند.» (هال، ۱۳۹۰: ۲۶):

اسب‌های مقدس ژاپنی

۱- ایکه ذوکی: پیوند انسان و حیوانات همیشه تابع اعتقاد به موجودات فوق طبیعی نیست و گاهی ترکیبی است از وابستگی انسان و حیوان و اعتقاد به روی‌دادهای غیر عادی.

«اسب مشهور ژاپنی موسوم به ایکه ذوکی که به افسانه‌ها راه یافته روزگاری توسنی راهوار بوده است. روزی ایکه ذوکی نقش مادر را در تنه آبشاری دید و به هوای یافتن جفت، خود را به آب افکند. این ماجرا چندین بار تکرار شد و یکه ذوکی به نریانی شناگر و ماهر مبدل شد. ایکه ذوکی همان اسبی است که بعدها یوریتومو قهرمان ژاپنی آن را به بهایی گزاف خرید و در همه نبردها همراه او بود.» (پیگوت و فرخی، ۱۳۷۳: ۱۸۶)

۲- «اربایی در اصطبل خود نریانی اصیل و زیبا داشت، دختر ارباب که نریان واسب‌های دیگر را تیمار می‌کرد، روزی نریان را سه بار نوازش کرد و گفت اگر انسان بود همسر او می‌شد و نریان با شنیدن این کلمات عاشق دختر شد و دل‌دادگی نریان چندان

¹ - Dhyani-Buddha

² - ema

³ - Usakajinia

بود که نه چیزی می خورد و نه چیزی می آشامید و با گذشت زمان بیمار و رنجور شد. ارباب از طالع بین و غیب گویی علت بیماری نریان را جویا شد. غیب گو گفت نریان عاشق دختر ارباب است و او را جز این بیماری نیست. ارباب خشمگین شد و فرمان داد اسب را کشتند و پوستش را کردند و برای خشک شدن در آفتاب افکندند. دختر که به نریان خو کرده بود، غمگین به کنار پوست رفت و پوست نریان به دور او پیچید و او را با خود به آسمان برد. چند روز بعد رگباری از کرم های ابریشم از آسمان فرو بارید و توتستان ارباب را فرو پوشید. کرم ها برگ های توت را خوردند و ابریشم سیاه و سفید و مرغوبی از پیله آنان فراهم شد. بدین سان پرورش کرم ابریشم رواج یافت و ارباب با فروش ابریشم غنی از وصلت نریان و دختر خویش خشنود شد.

۳- «در افسانه ای دیگر که احتمالاً خاستگاهی چینی دارد، سخن از عشق نریان و دختری است که از وصلت آنان ابریشم پدیدار می شود. در ژاپن این افسانه در مراسم آیینی احضار روح بازگو می شود. در بخش کهن نیهونگی از رابطه اسب و ابریشم سخن رفته است.» (همان: ۲۲۴)

۴- در کیوتو در محراب مرکزی نیایش گاه، اسب سفید، شنونده اعترافات است که با گوش بزرگ خود حتی نجواها را می شنود. (همان: ۲۱۷)

اساطیر چین

پرداختن به اساطیر کشوری عظیم که تاریخ مدون سه هزار ساله و فرهنگی ژرف و بی همال دارد، کاری است دشوار. چین دارای شرایط اقلیمی متفاوت است و این گوناگونی از منطقه زیر قطب در تایگای منچوری تا جنگل های زیر منطقه حاره در جنوب غربی چین را دربر می گیرد. و در این میان حیوانات نقش مهم و اساسی در فرهنگ و اساطیر و فولکور این منطقه دارند. «بسیاری از داستان های چینی از رابطه انسان و حیوانات سخن می گوید و هر یک در ارتباط با انسان غالباً داستانی دارد.» (کریستی و فرخی ۱۳۸۴: ۱۹۸)

«اسب از دوره «هان» تا دوره مغولان همیشه در سپاه گیری کاربرد داشت. اسب در اساطیر چین دارای نقشی خاص است، چنان که گون در هیأت اسبی سفید نمایان می شود و با گوا را ازدها اسبی به جانب فوسی می آورد. از گذشته دور تندیس اسب در بیرون و درون مقبره های چینی، نقش محافظ مقبره از ارواح خبیث را بر عهده داشته است.» (همان: ۵۱)

«در چین، اسب (ma) یانگ است، زیرا یک سم منحصر به فرد و بدون شکاف دارد. بنابراین، نماد حالت مردانگی است. اسب، هفتمین شاخه از دوازده شاخه زمینی تقویم چینی است. هشت اسب، که معمولاً در دشت رها شده‌اند، گردنه شاه مو mu پادشاه افسانه‌ای (به ژاپنی بوکوئو boku در سده دهم پیش از میلاد) را می‌کشند.» (هال، ۱۳۹۰: ۲۶)

«خدای آسمان، تیان شن، شبیه به یک ورزآو است. این خدا هشت پا، دو سر و یک دم اسبی دارد و مانند یک خزوغ و زوز می‌کند. ظهور این خدا نشانه جنگ است.» (برن و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۹۱)

یائوگون: «در افسانه و روایتی ماجرای سیل و توفان، گویای خاستگاه آبیاری و مهندسی آبرسانی است. در این روایت زمان توفان و سیل به هنگام فرمان‌روایی خاقان یائو به راه‌نمایی فرمان‌روایان چهار کوهستان گون را به یاری می‌خواند و گون در برخی افسانه‌ها به هیأت اسبی سفید نمایان می‌شود و گون مبارزه با سیل را با سدسازی آغاز می‌کند.» (همان: ۱۳۵-۱۳۳)

چادر نشینان استپ‌ها

«حدود سه هزار سال پیش استپ‌های گسترده جنوب روسیه بخش‌هایی پراکنده از اقوام هند و اروپایی را در خود جای داده بودند: کیمریان در غرب دریای مازندران و ایرانیان در شرق آن. ایرانیان ساکن شمال، یا اسکوتیایی‌ها، در این دوران یا اندکی بعد به چادر نشینان سوارکار مبدل شدند. باب ارتباط و مبادله میان شرق و غرب را نیز گشودند، به گونه‌ای که اندیشه‌های دینی و اشکال هنری (سبک حیوانی) در پهنه استپ‌های پهناور جاری شد. حیوانات، بویژه اسب‌ها در پیش‌گاه ایزدان قربانی می‌شدند. این چهارپایان را خفه می‌کردند و گوشت آن‌ها را بر فراز آتشی از استخوان‌های حیوان قربانی کباب می‌کردند. تکه‌ای از گوشت حیوان نیز در آتش انداخته می‌شد. یک خدای جنگ وجود داشت که نماد آن شمشیری آهنی بود که بر فراز توده‌ای از خار و علف علم شده بود. برای او شماری زیاد از گاو و اسب و نیز اسیران جنگی قربانی می‌شدند و خون آن‌ها بر شمشیر خدا ریخته می‌شد.»

هنگامی که پادشاهی می‌مرد، جسد او را در اراه‌ای میان قبایل تحت فرمانش می‌گرداندند و همسران و خدمه‌اش در صفی طولانی اراه را دنبال می‌کردند. پس از این مراسم، او را در گوری چوبی همراه با تعدادی از خدمه دربار که خفه شده بودند و اسب‌هایش و تعدادی ظرف طلایی قرار می‌دادند. تلی عظیم از خاک بر آرامگاه شاه ریخته می‌شد.» (پاتریج، ۱۳۹۱: ۱۰۵)

تنگری: «ایزد ایزدان تنگری نام داشت، نامی که هم به ایزد و هم به آسمان لاجوردی داده شده است. حاجت مندان عزلت‌گزین ساکن در قلله‌های کوهستان که در برابر او کمر خم می‌کردند و به افتخار او چوب سروکوهی می‌سوزاندند، نیایش‌گران را به او رهنمون می‌شدند. "تنگری" واژه‌ای است که به هر آنچه "آسمانی"، شگفت‌انگیز یا حیرت‌آور است نیز دلالت دارد و شامل خدایان نود و نه گانه تنگری می‌شود که به طور خاص نگهبان گله‌ها هستند. برای نمونه، آتاگا تنگری موجب بختیاری در پرورش اسب است.

اساطیر یونان و روم

«از میان ۳۷۵ خدای بومی در دوران امپراتوری روم که تا دهه ۱۹۸۰ در فرانسه کنونی شناسایی شده‌اند، نام ۳۰۵ خدا فقط یک بار ضبط شده است. برخی در نواحی گسترده‌تری مورد احترام بودند» (همان: ۹۸)

«در اساطیر یونان و روم، برخی از جانوران در افسانه‌های مربوط به ایزدان و پهلوانان جایگاهی ویژه دارند. در این زمینه باید میان دو گروه از جانوران تفاوت گذاشت: جانورانی که برای قربانی کردن انتخاب می‌شدند و جانورانی که نماد ایزدان بوده و با آن‌ها همراهی می‌کنند.» (اسمیت، ۱۳۸۹: ۲۰۰) «برخلاف اساطیر مصریان در اساطیر یونانیان سخن از پرستش جانوران نیست، بلکه باید گفت که به واسطه آنها، ایزدان پرستش می‌شدند و در واقع در نزد یونانیان، جانوران تنها رمزهای مقدس بودند.» (همان: ۲۰۱)

اسب‌های اسطوره‌ای و داستانی:

۱- **نرئیدها:** «نرئیدها ایزد بانوان دریایی، دختران نره و دوریس بودند. آن‌ها بیش‌تر به صورت آفریدگانی جادویی، نیمه زن - نیمه ماهی، سوار بر تریتون یا اسب دریایی، در میان خیزاب‌ها و خزه‌ها، بر سطح آب پدیدار می‌شدند.» (همان: ۳۵۰-۳۵۱)

۲- **اسب تروا:** «یونانیان پس از ده سال محاصره تروا، نتوانستند آن را بتصاحب آورند. پرلیس، نهان‌دان پیش‌گو و به روایتی کالخاس، پیش‌گوی دیگر - یا شاید اولیس - به آگاممنون پیشنهاد کرد اسبی چوبین بسازند. آگاممنون اپئیوس و پانوپه را مامور انجام این کار کرد. آنان اسب چوبی و میان تهی ساختند که دموفون، منلاس، اولیس و بسیاری دیگر از جنگ‌جویان در درون آن پنهان شدند. یونانیان این اسب چوبین را در کرانه تروا رها کردند و وانمود کردند که می‌خواهند به محاصره پایان دهند. اهالی تروا به رای‌زنی نشستند که حال چه باید کرد. برخی مانند کاساندر پیش‌گو، که از

سوی ایزدان محکوم بود، کسی حرفش را باور نکند، عقیده داشت که این اسب یک نیرنگ جنگی است و به هیچ روی نباید آن را به بهانه اهدای آن به ایزدان وارد شهر کرد. لائوکون پیشوای مذهبی نیز بر همین باور بود و حتی نیزه‌ای به جانب حیوان سنگی پرتاب کرد تا ثابت کند از آن صدای شیئی میان تهی برخیزد. ولی چیزی نگذشت که مارهایی او را خفه کردند و مردم تروا گمان کردند اهانتی به مقدسات روا داشته است. بدین ترتیب اسب چوبی را داخل شهر کردند. جنگ‌جویان یونانی از تاریکی شب سود جستند و از شکم اسب بیرون آمدند، دروازه‌های شهر را گشودند و شهر را تصاحب کردند.» (همان: ۶۸ - ۶۹)

۳- سیلن‌ها: موجوداتی بودند نیم اسب و نیم انسان. آنها بردو پا راه می‌رفتند، اما اغلب پاهایشان به جای این که مثل پای انسان‌ها باشد سم داشت و همیشه دم اسبی داشتند و تصاویرشان بر گلدان‌های یونانی نقش بسته است.

۴- اسب بالدار اساطیری یونانی: «پگاسوس^۱، از نسل مدوزا^۲ و پوسئیدون/نپتون، خدای دریاهاست. گاهی هم می‌گفتند که اسب در هنگام مرک مدوزا از خون او بیرون جهیده است. پگاسوس، مرکب پرسئوس^۳ و بلروفون^۴ بود و در تمثیلات دوره رنسانس، نماد شهرت شد. پوسئیدون در مبارزه مشهوری با آتنه بر فراز آکروپولیس (شهر بلند)، آتنه را با نیزه سه شاخه خود بر زمین زد و از آن جا بی درنگ اسبی بیرون جست. گاه گاه اسب، در هنر تدفینی عیسویان پیشین در دهلیزهای رم یافت می‌شود، که احتمالاً از ستون‌های یادمانی کافران به عاریت گرفته شد، که به عنوان هادی روح به جهان دیگر، نشان داده می‌شود. از لحاظ عیسویان این مطلب، به پل مقدس اشاره دارد. در هنر قرون وسطی و پس از آن، چهار اسب مکاشفات یوحنا، ناد جنگ، فتح، قحطی و مرگ، یعنی عمال قهر آسمانی است. اسب، مرکب اوستاس^۵، هوبرت^۶ و مارتین^۷ از مقدسان است. شهادت هیپولیت^۸، مربوط به اسبان وحشی و تکه تکه شدن اوست. آدم اسب تنه؛ چهاربخش جهان - اروپا؛ جشن پیروزی - عشق؛ اسب تکه شاخ.» (هال، ۱۳۹۰: ۲۷)

^۱ - Pegasus

^۲ - Medusa

^۳ - PERSEUS

^۴ - Bellerophon

^۵ - Eustace

^۶ - Hubert

^۷ - Martin

^۸ - Hippolytus

۵- سنتورها یا قنطروس: در اساطیر یونان و روم نیم اسب و نیم انسان هستند و اصولاً به موجودات وحشی بیشتر شباهت داشتند تا انسان‌ها، اما یکی از آنها به نام کیرون به خاطر درایت و سجایای اخلاقی پسندیده، شهرت داشته است. در میان افسانه‌های یونانی سنتوری به نام چیرون به عنوان آموزگار پهلوانان از همه مشهورتر است. یونانی‌ها در دوران قدیم از سمبل قنطروس به عنوان نمادی برای آشوب استفاده می‌کردند، اما خود چیرون سمبل دانش است. ریشه پیدایش این موجودات احتمالاً به روایت‌های خرافی مردم جزیره کرت واقع در دریای اژه باز می‌گردد. مینوسی‌ها (مردم کرت) که تا آن زمان اسب ندیده بودند، به اشتباه پنداشتند سواران و اسب‌ها موجوداتی یگانه هستند و از آن جا که یونانی‌ها خیلی از افسانه‌های خود را از این شهر آسیایی وام گرفتند، سنتور وارد اسطوره‌های یونانی شد. برطبق اساطیر یونان، قنطروس یا سانتور، نام أخلاف ایکسیون^۱، پادشاه تسالی، بود که سر و دست و سینه انسان داشتند، اما پایین تنه‌شان اسب بود. سانتورها گوشت می‌خوردند و رفتاری سخت آشوب‌گر و وحشی داشتند. سانتورها به نوعی نمایان‌گر نیروی ظلمانی و سبّعانه انسان هستند. تنها سانتور نیک‌رفتار در اساطیر، سانتوری به نام خیرون^۲ بود که آموزگار بسیاری از پهلوانان یونان، از جمله آخیلوس یا آشیل^۳ بود. خیرون از تیر ناخواسته هرکولس^۴ مُرد و زؤوس تصویر خیرون را به آسمان فرستاد که صورت فلکی «قوس» یا «تیرانداز» از او در آسمان شکل گرفت.

اساطیر سلت

اسطوره‌شناسی سلتی باستان از غیرمعمول‌ترین اسطوره‌های قهرمانی است. در حقیقت قهرمانان درخشانی را شامل شده، به رسوم و سلوک این شخصیت‌ها می‌پردازد و آن را بنمایش می‌گذارد. «سلت‌ها طبقه‌هایی بودند که زبان مشترک داشتند و در شمال آلپ در اروپا و جنوب رودخانه آلپ و بخش‌هایی از سرزمین‌های حوزه مدیترانه زندگی می‌کردند. آن‌ها مردمی بودند سلحشور و دارای حکومتی مبتنی بر اشراف سالاری نظامی.» (پاتریج، ۱۳۹۱: ۹۷)

«سلتی‌ها با مردمان یونان و روم که در جنوب اروپا ساکن بودند، تماس

داشته‌اند.» (ناردو، ۱۳۸۴: ۱۱۹-۱۳۰)

^۱ - Ixion

^۲ - Chiron

^۳ - Achilles

^۴ - Hercules

سلت‌ها نیز مانند بسیاری اقوام غیر مسیحی، حیوانات را به دلیل خصوصیات ویژه آن‌ها از قبیل سرعت، درنده خویی باروری، ارزش یا زیبایی آنها تکریم می‌کردند. رفتار بعضی حیوانات به نظام‌هایی از نمادهای مذهبی شکل بخشیده است. صرف نظر از شواهد موجود در نگاه‌ها و اسطوره‌ها، پیچیدگی و تنوع قربانی حیوانی، بروشنی از اهمیت حیوانات در آیین‌های سلتی حکایت می‌کند.

«بزرگ‌ترین خدای اسب سلتی اپونا بود که نامش از نظر واژه‌شناسی به اپوس مربوط می‌شود، و اپوس واژه‌ای سلتی برای اسب است. وی آن قدر اهمیت داشت که همه ساله در تاریخ ۱۸ دسامبر یک جشنواره رسمی رومی به افتخارش برگزار می‌شد. پرستندگان اپونا گروه‌هایی از تمام بخش‌های جامعه بودند، در نواحی نظامی راین و دانوب، به عنوان نگهبان اسب و سوار، مورد احترام افسران سواره نظام ارتش روم بود. در جاهای دیگر، بویژه در بورگوندی به عنوان خدایی بومی، الهه پرورش اسب و به طور کلی خدای فراوانی و رونق پرستیده می‌شد. (ژیران و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۶۸)

سلت‌ها در جنگ برای کشیدن ارابه‌های سبک و سریع خود از دو اسب استفاده می‌کردند. اسب به دلیل زیبایی، سرعت، شجاعت و قدرت جنسیتش در دنیای سلتی مورد احترام بود، و نماد نخبگان جنگ‌جوی جامعه سلتی، یعنی شوالیه‌ها بشمار می‌رفت. بسیاری از کیش‌ها با اسب ارتباط داشتند: خدایان جنگ از قبیل مارس کوروتیاکوس در مارتل شام سوفوک، در شمایل نگاری‌ها سوار بر اسب نشان داده می‌شوند؛ شواهدی نیز در دست است که به موجب آن‌ها اسب حیوانی خورشیدی بشمار می‌آید. اسب‌ها بندرت قربانی می‌شدند، اما اگر چنین روی دادی اتفاق می‌افتاد واجد اهمیت بود، زیرا صاحب اسب و جامعه دچار خسارتی جدی می‌شدند. پیکرهای چهار تکه شده دو اسب در غار بایشیکالا در چک و اسلواکی بدست آمده که مربوط به نوعی ودیعه سپاری آیینی در قرن ششم ق.م است. در تپه پادشاهان واقع در یورکشایر شرقی نیز مقبره‌ای کشف شده که متعلق به اواخر عصر آهن است و در آن یک جفت اسب همراه با ارابه و صاحب آن دفن شده‌اند.

«اسب سفید در اوفینگتون در برک شایر، که از گل سفید دامنه تپه پرداخت شده و احتمالاً به آن عصر تعلق دارد، شاید برجسته‌ترین تجسم اسب در دوران سلتی باشد. این حیوان با آیین اپونا اسب - ایزد بانویی که در برخی از پیکره‌های گالیایی سوار بر اسب نشان داده شده، رابطه‌ای تنگ‌تنگ دارد. در اولستر شواهدی از وصلت نمادین پادشاه جدید با مادپانی که نمودگار باروری زمین بود، وجود دارد.» (ژیران و دیگران،

اساطیر مصر

«سیمای جذاب مصر با معابد، اهرام و آرامگاه‌های فرهنگی و باستانی این سرزمین پیوند دارد. این اسناد یادمان نظام باورهایی است که چندین هزار سال بر دره نیل چیره بود» (ایونس وفرخی ۱۳۷۵: ۳۳) اساطیر مصر را می‌توان کوششی دانست که در جهت نگهداری اقتدار شاه انجام می‌گرفت. بسیاری از خدایان محلی خدایانی بودند که مجذوب خدایان بزرگ و به اساطیر پیوستند. در این میان جانوران مقدس نقش و جایگاهی ویژه داشتند.

«تائوثرت به معنی بزرگ ایزد بانوی محبوب فرزندزایی و نماد مادر و شیردهی است. او را هم چون اسب آبی ماده تصویر کردند که پستان‌هایی آویخته دارد و روی پاهای عقبیش ایستاده است. نشان هیروگلیفی سا (نگاه بانی) و طوماری از پاپیروس را در دست دارد. او را بویژه در تب می‌پرستیدند و به دوران سلطنت نوین در میان مردم طبقه متوسط از محبوبیت بسیار برخوردار بود و اغلب نامش را بر فرزندان خود می‌گذارند و خانه‌های خویش را با نگاره‌های او می‌آراستند. تائوثرت در نقش ایزد بانوی نگاه‌بان، گاهی به عنوان ایزد انتقام گیرنده نیز مطرح بود. بدین گونه، او را نه تنها به چهره ایزد بانویی با پیکر اسب آبی، بل که گاه با سر شیر ماده می‌نمایاندند که به حالتی تهدید آمیز دشنه بر می‌کشد.» (ژ. ویو، ۱۳۸۹: ۹۵) «کشتن تشریفاتی یک اسب آبی سفید به وسیله فرعون در دوره سلطنت قدیم، نماد هوروس بود که ست را به قتل رساند. شکار اسب آبی، با این مفهوم نمادین در نقاشی‌های گوری مربوط به عهد سلطنت قدیم و بعد از آن، یافت می‌شود.» (هال، ۱۳۹۰: ۲۷-۲۸)

نتیجه‌گیری

اسب به عنوان یکی از مهم‌ترین جانوران در زندگی بشر، جایگاهی برجسته در اساطیر جهان یافته است. اهمیت و توجه خاص به اسب باعث شده تا از دیر باز برای این جانور ویژگی‌هایی خاص قایل شوند و الگویی از اسب نژاده در نظر گیرند. تقریباً در اساطیر اکثر ملت‌ها، خدایان با اسب مرتبطنند. یا همواره سوار بر اسبند. یا خود به شکل اسب در می‌آیند، برخی از خدایان خود از نسل اسبانند. «اسب» در حماسه‌های ملی میهنی که بازتاب فرهنگ و اعتقادات و آداب و رسوم مردم آن ناحیه‌ای است که در آن شکل می‌گیرد؛ با وظایفی خاص و مهم حضور دارد. از آن جمله شاهنامه فردوسی است که اسب و تصویرهای مربوط به آن به طوری گسترده دیده می‌شود.

اینک ببینیم که چرا اسب، این همه مورد توجه واقع گردیده و چرا اسم فرشته حافظ جانوران مفید در اوستا از کلمه گاو مشتق شده است؛ دلیلش بسیار واضح است، زیرا اسب حیوانی است متفاوت با سایر حیوانات و قرن‌ها به عنوان مرکب، محمول و مطروف اقوام چادرنشین مطرح بوده است. در حقیقت اسب نزد اقوام و ملل قدیم به عنوان یک حیوان استراتژیک مطرح بوده که همواره در جنگ‌ها و سوارکاری و خبر رسانی‌ها مورد اهمیت و استفاده بوده است؛ بنابراین سرنوشتی جدایی‌ناپذیر از سرنوشت انسان دارد.

یونگ در روان‌شناسی برای اسب معنایی کهن الگویی قائل است و تصویر جهانی اسب پادشاه را از نمودهای قدرت ناخودآگاه می‌داند. از منظر روان‌شناسی تحلیلی اسب از بخش تشکیل دهنده غریزه جانوری روان انسان است. موجودی تنومند، نجیب و وفادار که نشستن قهرمان بر آن، تسلط وجود پالایش یافته روان او را بر نیروهای مهار نشدنی طبیعت و غرایز سرکش او نمادینه می‌کند. به همین دلیل، مجموعه معانی نمادین اسب در فرهنگ‌های بشری، از سویی قدرت و سرکشی طبیعت و غرایز را از سوی دیگر، مقاومت و آزادگی روح متعالی انسان را در برابر بازدارنده‌های بیرونی و درونی نمادینه می‌کند.

با توجه به اینکه در غالب فرهنگ‌های بشری برخی از معانی سمبولیک اسب آزادی، پای‌داری، پیروزی، سرعت، سرسختی و غرور بود، می‌توان گفت دومین معنای اسطوره شناختی نمادینگی اسب در ارتباط با سهمی که در الگوی روانی انسان متعالی دارد، مشخص می‌شود. چنین اسبی نه یک مرکب صرف که یک شخصیت قدرت بخش و انسان‌واره، برای پهلوان نقش مکمل، یاری‌گر و تأمین‌کننده بخشی از قوای مادی و روحانی پیروزی بخش طبیعت را ایفا می‌کند.

اسب بخشی از وجود غریزی و نیمه حیوانی وجود انسان اساطیری است که پیوندش با آب و دریا، ارتباطش با نیروی سرشار زمین و طبیعت را نمادینه می‌کند و در حقیقت تجسم عینی قدرت غریزی ناخودآگاه اوست. انسان سوار بر اسب بسان روحی مسلط بر جسم (یا خودآگاه چیره بر ناخودآگاه) است که تصویری نمادین از اوج گرفتن این کهن‌الگو را به سوی نقطه غایی حرکتش را بنمایش می‌گذارد.

به همین دلیل می‌توان گفت بخشی از اساطیر بازگوکننده آرمان‌ها و آرزوهای فروخورده و دست‌نیافتنی ملل قدیم است که چون در عالم واقعی امکان ظهور و بروز نداشته، در عالم خیال به شکل آمال و آرزوها ویا باور و امید تجلی و نمود پیدا کرده‌اند. بنابراین یکی از فواید واکاوی و تحلیل اسطوره‌ها این است که از یک طرف به سطح فکر

و اندیشه‌ها از طرف دیگر به آمال و آرزوهای ملل قدیم و تفاوت و تطابق آن با اندیشه‌های بشر امروز دست یابیم، زیرا شناخت انسان بدون شناخت آمال و آرزوهای او که جلوه‌ای از روح و روان آدمی است، میسر نیست. بدین ترتیب برای آن که به شناختی واقعی و همه جانبه از انسان دست یابیم، ناگزیریم تا آرزوهای بلندپروازانه انسان را که تجلی روح بلند پرواز و آرمان‌گرای انسان است، در طول زمان از کهن‌ترین و ناپیداترین اعصار و زمان‌ها بیابیم و مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم:

چه گویمت که به می‌خانه دوش مست و خراب
سروش عالم غیبم چه مزدها دادست
که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین
نشیم تو نه این کنج محنت آبادست
تورا ز کنگره عرش می‌زنند صغیر
ندانم که در این دامگه چه افتادست
(حافظ، ۱۳۷۲: ۵۴، ابیات ۳-۵)

از آن جایی که شناخت انسان مقدمه شناخت خداست «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»، تحقیق و تفحص در این وادی می‌تواند مقدمه انسان‌شناسی و سپس مقدمه خداشناسی و حصول به معرفت حقیقی باشد و نتیجه‌گیری کنیم که پیشرفت علمی و تکنولوژی تفاوتی فاحش با بن‌مایه آمال و آرزوهای بشر، همچون کسب قدرت مافوق بشری، بی‌مرگی و جاودانگی، پرواز در آسمان‌ها و فتح کرات و سیارات و غلبه و چیرگی بر عوامل خطر آفرین و محدودیت‌زا و خلاصه فرمان‌روایی و حکومت مطلق بر زمین و هستی، پیدا نکرده. بلکه می‌توان گفت بشر هرچه به پیش می‌رود در صدد برآوردن همان آمال و آرزوهای کهن و نخستین خویش است که در خلقت او عجین و سرشته شده است.

فهرست منابع

- قران کریم.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۸). از اسطوره تا حماسه، انتشارات سخن، چاپ دوم: تهران.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم. (۱۳۹۰). زیر آسمانه‌های نور، نشر قطره، چاپ اول: تهران.
- اسمیت، ژوئل. (۱۳۸۹). فرهنگ اساطیر یونان و رم، ترجمه شهلا برادران خسرو شاهی، انتشارات فرهنگ معاصر، چاپ سوم: تهران.
- امامی، نصرالله. (۱۳۸۵). مبانی روش‌های نقد ادبی، جامی، چاپ سوم: تهران.
- ایونس، ورونیکا. (۱۳۷۵). اساطیر مصر، باجلان فرخی، انتشارات اساطیر، چاپ اول: تهران.
- برن، لوسیلا و دیگران. (۱۳۸۷). جهان اسطوره‌ها ۱، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، چاپ دوم: تهران.
- بنو نیست، امیل. (۱۳۸۶). دین ایرانی بر پایه متن‌های معتبر یونانی، ترجمه بهمن سرکارتی، نشر قطره چاپ سوم: تهران.
- بیرلین، ج. ف. (۱۳۸۹). اسطوره‌های موازی، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، چاپ دوم: تهران.
- پاتریج، کریستوفر. (۱۳۹۱). سیری در ادیان جهان، ترجمه عبدالعلی براتی، انتشارات ققنوس، چاپ اول: تهران.
- پور داوود، ابراهیم. (۱۳۷۷). پشت‌ها، دو جلد، انتشارات اساطیر، چاپ اول: تهران.
- پیگوت، ژولیت. (۱۳۷۳). اساطیر ژاپن، فرخی، باجلال، چاپ اول، چاپ گلشن.
- حافظ شیراز، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۲). دیوان غزلیات، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات صفی علی شاه.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۷۹). شاهنامه فردوسی، جلد ۱-۷، چاپ ۵، تهران: نشر قطره.
- دادور، ابوالقاسم، مبینی، مهتاب. (۱۳۸۸). جانوران ترکیبی در هنر ایران باستان، انتشارات دانشگاه الزهرا (س)، چاپ اول: تهران.
- دادور، ابوالقاسم، منصوری، الهام. (۱۳۹۰). درآمدی بر اسطوره‌ها و نمادهای ایران و هند در عهد باستان، انتشارات دانشگاه الزهرا (س)، چاپ دوم: تهران.
- دلا پیکولا، آنا ال. (۱۳۹۰). اسطوره‌های هندی، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، چاپ دوم: تهران.
- دهقانی دیزلی، هادی، امیری، محمد صالح. (۱۳۸۹). رمزگشایی روایت بی‌بی‌ها، فصلنامه علمی پژوهشی نقد ادبی، س ۳، ش ۱۱ و ۱۲، صص ۱۸۵-۲۰۳.

- ژیران، ف، پی یر، آ. و، کور کوران. ج. (۱۳۸۹). **اساطیر روم و سلت**، نشر قطره، چاپ سوم: تهران.
- سرامی، قدمعلی. (۱۳۶۸). **از رنگ گل تارنج خار**، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- شایگان، داریوش. (۱۳۸۹). **ادیان و مکتب‌های فلسفی هند**، جلد اول، انتشارات امیر کبیر، چاپ هفتم: تهران.
- عرب گلپایگانی، عصمت. (۱۳۸۸). **اساطیر ایران باستان جنگی از اسطوره‌ها و اعتقادات در ایران باستان**، انتشارات هیرمند، چاپ دوم: تهران.
- عفیفی، رحیم. (۱۳۷۴). **اساطیر و فرهنگ ایران**، چاپ اول، تهران: انتشارات توس.
- قلیزاده، خسرو. (۱۳۸۸). **اسب در اساطیر هند و اروپایی**، مجله مطالعات ایرانی مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان ایران، دانشگاه شهید باهنر کرمان، س هشتم، ش شانزدهم، صص ۱۹۹-۲۳۲.
- کراب، الکساندر و دیگران. (۱۳۸۶). **جهان اسطوره‌شناسی I**، ترجمه جلال ستاری، نشر مرکز: تهران.
- کریستی، آنتونی. (۱۳۸۴). **اساطیر چین**، ترجمه با جلال فرخی انتشارات اساطیر چاپ دوم.
- گویری، سوزان. (۱۳۸۸). **آناهیتا در اسطوره‌های ایرانی**، انتشارات ققنوس، چاپ سوم، تهران.
- لوفر، م، دلاشو. (۱۳۶۶). **زبان رمزی قصه‌های پری وار**، توس، تهران.
- ناردو، دان. (۱۳۸۴). **قهرمانان اسطوره‌های سلتی**، جشن و جنگ در یک دنیای آرمانی، ترجمه مانا دشتگلی، کتاب ماه هنر، مهر و آبان صص ۱۱۸-۱۳۰.
- ویو. (۱۳۸۹). **اساطیر مصر**، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، نشر قطره، چاپ پنجم، تهران.
- هال، جیمز. (۱۳۹۰). **فرهنگ نگاره‌ای نمادها در شرق و غرب**، ترجمه رقیه بهزادی، فرهنگ معاصر، چاپ پنجم: تهران.
- هینلز، جان. (۱۳۸۴). **شناخت اساطیر ایران**، ترجمه زاله آموزگار، احمد تقضلی، چاپ نهم تهران: نشر چشمه.
- یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۹۱). **فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی**، انتشارات فرهنگ معاصر، چاپ چهارم: تهران.
- Brunel, p. (1992). **mythocritique theorie et parcours**, puf.